

<https://www.aftabekherad.ir>

Authority-building in the religious epistemological system

Mohammad Hadi Fallah

Assistant Professor, University of Islamic Religions and Denominations

Received: 2016/05/19

Accepted: 2016/06/08

Abstract

The study of social phenomena requires in-depth exploration of their specific contexts, causes, and reasons, because social and human categories are incredibly intertwined with the collective life of humans, to the extent that, according to the opinions of a number of sociologists, human biosocial relations are not entirely based on pure rationality, but rather, human life and their social relations are a mixture of rationality and emotions, in various proportions.

The formation and tendency towards reference groups is one of the social and human issues that is formed in a set of relationships based on rationality and emotions and ultimately emerges and manifests as a social phenomenon. The formation of religious authority and the position of the clergy as a reference group can also be discussed and examined within this framework. Various factors intervene in the process of seeking authority, especially in the modern world, while authority has been distinguished from each other in various fields. The diversity and variety of authority in the modern world on the one hand and the diversity of intellectual and epistemological currents on the other hand have affected the process of choosing authority in various fields. In the religious sphere, although the process of seeking authority is faced with new paradigms and the presence of newly emerging currents, the Shiite clergy has still been able to maintain its strategic position as an epistemological and belief authority in the eyes of the majority of Iranians. The religiosity of the Iranian society and people, which has a historical background and roots, and religion has been defined as a paradigm rooted in Iran, along with monotheism and the desire for monotheism, and especially the increasing interest of Iranians in the family of the Holy Prophet (PBUH), as well as the movement of continuity and authenticity of the Shiite clergy, have caused the clergy to maintain their position as an epistemological and belief authority group in the eyes of the majority of Iranians. In this article, an attempt has been made to analyze and reexamine the terminology and conceptualization of the reference group and its theories, as well as the factors affecting the tendency towards reference groups and the process of establishing authority in religious knowledge systems.

Keywords: Clergy, reference group, religious authority, sovereignty, people

مرجعیت‌سازی در نظام معرفتی دینی

محمد هادی فلاح^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۱۹

چکیده

بررسی پدیده‌های اجتماعی مستلزم ژرف‌کاوی در زمینه‌ها، علل و دلایل خاص آنها می‌باشد؛ زیرا مقوله‌های اجتماعی و انسانی به نحو شگرفی با حیات جمعی انسان‌ها در هم تنیده شده‌اند تا آنجا که براساس آراء تعدادی از جامعه‌شناسان، روابط زیست اجتماعی انسان‌ها تماماً مبتنی بر عقلانیت صرف نبوده بلکه حیات آدمیان و روابط اجتماعی آنها آمیزه‌ای از عقلانیت و عواطف، با نسبت‌های گوناگون است.

شکل‌گیری و گرایش به گروه‌های مرجع از جمله موضوعات اجتماعی و انسانی است که در مجموعه‌ای از روابط مبتنی بر عقلانیت و عواطف شکل گرفته و در نهایت به عنوان یک پدیده اجتماعی ظهور و بروز می‌یابد. شکل‌گیری مرجعیت‌های دینی و قرار گرفتن روحانیت در جایگاه یک گروه مرجع نیز در همین چارچوب قابل بحث و بررسی است.

عوامل گوناگونی در فرایند مرجعیت‌یابی بویژه در جهان جدید مداخله می‌کنند در عین حال مرجعیت در عرصه‌های گوناگون از یکدیگر متمایز شده است. تنوع و گوناگونی مرجعیت‌ها در جهان جدید از یک سو و تنوع جریان‌های فکری و معرفتی از سوی دیگر، روند مرجعیت‌گزینی در عرصه‌های گوناگون را تحت تأثیر قرار داده است. در سپهر دینی اگرچه فرایند مرجعیت‌یابی با الگوگزینی نوین و حضور جریان‌های نوپدید مواجه است، اما کماکان روحانیت شیعه توانسته است موقعیت راهبردی خود به عنوان یک مرجع معرفتی و اعتقادی را در نزد اکثریت ایرانیان حفظ نماید. دینی بودن جامعه و مردم ایران که سابقه و ریشه تاریخی دارد و دین به عنوان پارادایم ریشه در ایران تعریف گردیده است در کنار توحیدگرایی و میل به یگانه‌پرستی و بویژه علاقه فزاینده ایرانیان به خاندان نبی اکرم (ص) و همچنین پوشش تداوم و اصالت روحانیت شیعه سبب گردیده موقعیت روحانیت به عنوان گروه مرجع معرفتی و اعتقادی در نزد اکثریت ایرانیان برقرار بماند. در این مقاله تلاش شده است ضمن واژه‌شناسی و مفهوم‌پردازی از گروه مرجع و تئوری‌های آن، عوامل مؤثر بر گرایش بر گروه‌های مرجع و فرایند مرجعیت‌سازی در نظام‌های معرفتی دینی مورد تحلیل و بازکاوی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: روحانیت، گروه مرجع، مرجعیت دینی، حاکمیت، مردم

^۱. استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی - Ffalahzadeh@yahoo.com

مقدمه و بیان مسأله

به عقیده شهید مطهری^۱ زندگی اجتماعی و تشکیل جامعه انسانی یک امر فطری است و این همان نظریه فطرت است که پیش از ایشان، علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره «کان ان الناس امه و حده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین...» مطرح کرده‌اند. شهید مطهری نیز با استناد به آیات چندی از قرآن کریم از جمله آیه ۱۳ سوره حجرات «یا ایها الناس لنا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا» آیه ۵۴ سوره فرقان «وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا» و آیه ۳۲ سوره زخرف «هم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و...» همین نظریه را به گونه‌ای تأیید نموده است لذا شهید مطهری بر مبنای این دیدگاه برای فطرت و به عنوان عاملی اساسی در تکوین جامعه انسانی نقش اساسی قائل شده است.

از طرفی جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان نیز وجود و نقش دین در جوامع را غیرقابل انکار دانسته‌اند. آنها مطرح نموده‌اند که دینداری فطری انسان است؛ یعنی هدایت به سعادت در نهاد انسان گذاشته شده است و خلقت انسان به گونه‌ای است که به دین الهی توجه دارد (گیدنز، ۱۳۷۶: ۴۵۹). به عبارتی دیگر، انسان برای رسیدن به سعادت، کمال مطلوب و تدبیر اجتماع، نیازمند قوانین و دستوراتی است که فطرت سلیم انسانی به درک آنها گواهی می‌دهد و دین الهی نیز براساس همین قوانین و دستورات فطری انسان‌ها بنا نهاده شده است (المیزان، ج ۱۶: ۱۹۸)

ویلیام جیمز فیلسوف آمریکایی، دین را تأثرات، احساسات و رویدادهایی که برای هر انسانی در عالم تنهایی و دور از همه وابستگی‌ها روی می‌دهد تعریف می‌کند، به طوری که انسان از این مجموعه درمی‌یابد که بین او و آن چیزی که او آن را «امر خدایی» می‌نامند رابطه‌ای برقرار است (آذربایجانی، ۱۳۷۷: ۵۴).

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس معاصر انگلیسی نیز معتقد است هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که در آن شکلی از دین وجود نداشته باشد (گیدنز، ۱۳۷۶: ۵۱۴). کلیفورد گیرتز معتقد است دین در عین تأثیرپذیری از جامعه، بر جامعه از طریق معنی‌دار ساختن جهان و پدیده‌های آن نیز تأثیر می‌گذارد. برگز نیز به رابطه دیالکتیکی دین و جامعه معتقد است. به نظر وی دین واقعیتی فراتر از اجتماع است و به همین دلیل همواره تأثیرات بسیار سازنده‌ای بر اجتماع داشته است (همیلتون، ۱۳۸۹: ۲۶۹).

بنابراین می‌توان گفت دین و تجلیات دینی در تمامی جوامع زنده و پویاست و علیرغم تغییرات عصری متأثر از عوامل مختلف بخصوص مدرنیته، به مسیر خود ادامه می‌دهد هرچند تجلیات آن از

۱. مطهری، مرتضی (۱۳۶۴)؛ مجموعه آثار، انتشارات صدرا، ۲۳۳۲ و بیست گفتار؛ ۱۲۱

یک فرهنگ به فرهنگ دیگر متفاوت می‌باشد. و البته ناگفته نماند که راز ماندگاری دین در جوامع انسانی اعم از سنتی، مدرن و پسا مدرن، پاسخگویی به نیازهای بنیادین و جاودانه انسانی است. بی‌شک نیاز انسان به جاودانگی، معنابخشی به زندگی و گریز از پوچی و نیهیلیسم و اضطراب‌های ناشی از فضا و فرهنگ نامعین مدرنیته، چشم‌انداز روشنی برای حضور دین و استمرار گفتمان دینی در جامعه فراهم می‌آورد (فصیحی، ۱۳۸۷: ۱۸۶).

دین به عنوان یک نهاد و یک واقعیت حاضر در عرصه اجتماعی، در طول تاریخ توسط سفیران و اولیای الهی به مردم عرضه شده است. هرچند در این میان سودجویانی نیز یافت شده‌اند که از دین برداشت‌های منفعت‌طلبانه نموده و زمینه بروز گرایش‌های انحرافی را پدید آورده‌اند. اما روح و جوهره اصلی دین‌خواهی در بین ملت‌های مختلف همیشه واقعیتی انکارناپذیر بوده و با سرشت انسان پیوند خورده است، همانگونه که بیان شد براساس مکانیسم پاسخگویی به نیازهای بنیادین بشری دارای فراز و نشیب‌های متعددی بوده است. یکی از مکانیسم‌هایی که از بدو خلقت در قالب ارسال رسل به منظور معرفی دین الهی و پاسخگویی به نیازهای دینی جامعه بشری صورت گرفته است مرجعیت‌بخشی به جامعه انسانی و بشریت در قالب معرفی پیامبران و اولیای الهی بوده است. در این فرایند خداوند به عنوان خالق هستی و هادی بشر، پیامبران و رسولان الهی را از درون انسان‌ها مبعوث و آنان انسان‌ها را برای رسیدن به سعادت توصیه به پیروی از دانش، زندگی عقلانی و اخلاقی که با سرشت و فطرت انسانی پیوند خورده است راهنمایی کرده‌اند. این نمودهای دینی در سیر تحولات تاریخی و در غیاب انبیاء الهی به ویژه پس از نبی خاتم(ص) در قالب مرجعیت دینی ظهور و بروز یافته است. پس از بعثت پیامبر اکرم (ص) این روند در قالب اولیای الهی، مروجان و مبلغان دینی و روحانیون ادامه یافته و در حال حاضر در چارچوب آموزه‌های حوزوی تجلی یافته است.

بزرگان دینی که در چارچوب آموزه‌های مذهبی و معارف الهی به معرفی و تبیین دین پرداخته‌اند، اصولاً منطبق بر دو اصل از نیازهای فطری بشر اقدامات خود را ساماندهی نموده‌اند. یکی از این حوزه‌ها میل به پرستش و تعبد خداوند در انسان است که گرایش به گروه‌های مرجع دینی را فراهم آورده است و نیاز دوم که در چارچوب تغییرات عصری ظهور و بروز گسترده‌تری داشته است، میل به ارزیابی خود براساس معیارهای بیرونی است. از آنجایی که در اغلب موارد انسان‌ها برای ارزیابی خود به شاخص‌ها و مبناهای عینی دست پیدا نمی‌کنند، به‌ناچار سراغ شاخص‌های برساخته جامعه می‌روند که در این میان برخی از شاخص‌ها با مفاهیم دینی و وحیانی همسو و همراه هستند ولی برخی از شاخص‌ها به دلیل غلبه روحیه مادی انسان بر ابعاد معنوی به سمت دنیامحوری سوق یافته و در قالب گرایش‌های منفعت‌طلبانه ظهور و بروز یافته است. هرچند در این موضوع نیز

بهره‌برداری از مفاهیم دینی وجود داشته و دارد و مشروعیت‌بخشی به این اقدامات نیز در سایه توجیحات دینی صورت گرفته است. بنابراین گروه‌های مرجع به عنوان هادیان و راهنمایان دینی تلاش کرده‌اند با استانداردسازی کنش‌های دینی و تداوم‌بخشی و در عین حال به‌روزرسانی آن همواره حضور جدی در بین مردم داشته باشند.

لذا با عنایت به جایگاه و اهمیت گروه‌های مرجع بخصوص گروه‌های مرجع دینی، این مقاله به بررسی و تحلیل فرایند شکل‌گیری گروه‌های مرجع دینی در جامعه ایران می‌پردازد. برای دستیابی به این مهم ابتدا به بررسی چیستی و کیستی گروه‌های مرجع می‌پردازیم و اساساً به این سؤال پاسخ می‌دهیم که این مفهوم از کجا آمده است، از چه زمانی شکل گرفته، دارای چه مبانی و چارچوب تئوریکی بوده و عملاً در قالب چه گونه‌شناسی‌های قابل تفکیک و احصاء می‌باشد؟ بررسی فرایند شکل‌گیری و هویت‌یابی گروه‌های مرجع دینی در جامعه ایران و مسیر تکوین و استقلال‌یابی این گروه‌ها در قالب مرجعیت‌سازی در نظام معرفتی هدف نهایی این مقاله است.

۱- تعریف مفهومی گروه مرجع^۱

خاستگاه اصلی مفهوم گروه مرجع در روان‌شناسی اجتماعی است. برای اولین بار روان‌شناسی به نام «هربرت هایمن»^۲ در سال ۱۹۴۲ میلادی مفهوم گروه مرجع را در رساله خود تحت عنوان «روان‌شناسی منزلت»^۳ مطرح کرد. (Kuper & Kuper, 1996: 1243)

بر اساس نظر هایمن، نقطه مرکزی گروه مرجع، ایده مسئولیت‌های فردی در گروه‌بندی‌های اجتماعی است. از آنجایی که جایگاه و موقعیت ذهنی و روانی افراد مستقیماً از عواملی مانند درآمد یا تربیت آنها ناشی نمی‌شود و وابستگی آنها به گروه‌های اجتماعی تعیین‌کننده گرایش‌ها و سلیقه‌های آنهاست، لذا گروه‌های اجتماعی به عنوان چارچوب‌های محل رجوع یا همان گروه‌های مرجع مورد گزینش افراد قرار می‌گیرند. این جمله به این معنی است که افراد درگیر ایفای نقش - اعم از تقلیدی یا تعاملی - با گروه مرجع می‌شوند.

این مفهوم از گروه مرجع تا زمان مرتن^۴ مورد توجه جامعه‌شناسان قرار نگرفت. هرچند اندیشمندانی پیرامون آن موضوعاتی را مطرح نموده‌اند. اما مرتن ایده گروه‌های مرجع که توسط

^۱. Reference Group

^۲. Herbert Hyman

^۳. the Psychology of Status

^۴. Robert Merton

استوفر^۱ و همکارانش در قالب مفهوم «محرومیت نسبی»^۲ - در کتاب سرباز آمریکایی^۳ مطرح شده بود- را مورد بهره‌برداری قرار داد و به عنوان یکی از مقولات کلیدی جامعه‌شناسی، معرفی و به عرصه مطالعات اجتماعی وارد نمود (صبوری خسروشاهی: ۱۳۹۰: ۳۸)

اصولاً مفهوم گروه مرجع برگرفته از نگرشی تحت عنوان دیگران مهم^۴ در متن تئوری تعامل نمادین^۵ طرح شده است. غرض از این مفهوم فرایندی است که بر آرمان اعضای گروه و سازگاری آن با ارزش‌های حاکم در فضای ارزشی یک گروه تأکید دارد (فلاح‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۳۴)

به عبارتی در فرایند نظام‌بخشی از دیگران است که ما پیوسته خود را با آنها مقایسه می‌نماییم و بر این اساس، دیگران برای رفتار ما نقش مهم و تعیین‌کننده دارند و مبنای قضاوت و ارزیابی قرار می‌گیرند. این گروه‌ها یا افراد همان چیزی است که برای شخص، گروه مرجع نامیده می‌شود، لذا ما همواره با دیگران مهم و تصویری که از قضاوت آنها در مورد خودمان داریم مواجه هستیم و این به عنوان یک واقعیت در فرایندهای اجتماعی ساری و جاری است، هرچند فرد مطلع باشد که تحت تأثیر گروهی به نام گروه مرجع قرار دارد و یا اینکه اصلاً از این فرایند و تأثیر و تأثرات آن مطلع نباشد. جورج هربرت مید^۶ از اندیشمندان مکتب کنش متقابل نمادین، معتقد است از آنجا که موقعیت فرد همیشه در نسبت با دیگر افراد جامعه تعریف و توصیف می‌شود، لذا تصور فرد از مقام و منزلت خود، بستگی زیادی به گروه خاصی از افراد دارد که فرد خود را با آنها مقایسه می‌نماید (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰: ۲۰۹)، لذا گروه مرجع گروهی است که فرد خود را با آن یکی می‌داند، اندیشه‌ها و افکارش را از آن می‌گیرد و همواره درستی یا نادرستی اندیشه و رفتارش را با معیارهای آن می‌سنجد؛ یعنی گروه مرجع خوب و بد رفتار و اندیشه را به افراد تابع گروه القاء و حتی تکمیل می‌کند.

مظفر شریف^۷ معتقد است ارزش‌ها و هنجارهای گروه مرجع، مهم‌ترین تکیه‌گاه افراد در شکل‌گیری هویت فردی و اجتماعی آنهاست. او بر ابعاد هنجاری گروه‌های مرجع تأکید داشته و گروه مرجع را لزوماً گروه عضویت نمی‌داند بلکه هر گروهی که مورد توجه فرد قرار گیرد و

۱. Stouffer

۲. Relative Deprivation

۳. the American Soldier, 1950

۴. Significant Others

۵. Symbolic Interaction

۶. George Herbert Mead

۷. Mozafer Sharif

ارزش‌ها و هنجارهای آن گروه در شکل‌گیری و سازمان‌یابی درک فرد از موقعیت و هویتش نقش ایفا می‌کند، گروه مرجع وی تلقی می‌شود (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰: ۲۰۹).

نیوکمپ با رویکرد روان‌شناختی به طرح موضوع گروه مرجع می‌پردازد. او نیز نقش گروه‌های مرجع را در شکل‌گیری، دریافت‌ها و تغییر نگرش افراد، مهم و تعیین‌کننده می‌داند. به عقیده او انگیزه فرد برای کسب تعلق یا عضویت در یک گروه بیش از عضویت واقعی فرد در آن گروه در رفتارهایش تأثیرگذار است (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰: ۲۱۰) در نتیجه تمایل و ارجاع فرد به یک گروه موجب شکل‌گیری نگرش‌ها و رفتارهای وی براساس هنجارها و رویه‌های گروه مزبور خواهد بود.

فستینگر^۱ معتقد است در ارگانیزم بشر صائقه‌ای وجود دارد که او را به ارزیابی افکار و توانایی‌هایش وادار می‌سازد. برطبق نظر او، افکار و رفتار فرد در چارچوب روابط گروهی و تحت تأثیر دیگران شکل می‌گیرد و فشار برای هم‌شکلی در گروه به تغییر ایده‌ها و عملکردهای اعضا منجر می‌شود (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰: ۱۵۷).

هورتون کولی^۲ نظریه‌پرداز دیگری است که در قالب تعاملات گروه، فرد و همچنین تأثیرات گروه بر فرد به نظریه‌پردازی پرداخته است. به نظر او تصور هر کس درباره خودش براساس تعریفی است که دیگران از او دارند (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰: ۱۵۷). بنابراین تصور فرد درباره برداشت دیگران از او، بر نوع نگاه و احساس او درباره خودش تأثیری تعیین‌کننده دارد و در نتیجه نگرش‌ها، رفتارها و هنجارهای او را جهت می‌دهد. کولی سه کاربرد برای مفهوم گروه مرجع به کار برده است: گروهی که به عنوان مبنای مقایسه و ارزیابی قرار می‌گیرد، گروهی که افراد میل به مشارکت و عضویت در آن دارند و گروهی که رویکردهای آن مورد پذیرش گروهی از کنشگران قرار می‌گیرد (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰: ۱۵۷).

به عقیده شیبوتانی آنچه یک فرد انجام می‌دهد به تعریفی که او از موقعیت دارد بستگی دارد. تعریف فرد از موقعیت ناشی از رویکرد سازمان‌یافته اوست که در جریان ارتباطات اجتماعی شکل می‌گیرد. بنابراین تنوع در دیدگاه‌ها ناشی از تفاوت کانال‌های ارتباطی است و از آنجا که گروه مرجع

^۱. Leon Festinger

^۲. Horton Cooley

به عنوان محل رجوع افراد تلقی می‌گردد لذا یک کلنال ارتباطی است که می‌تواند در دیدگاه‌های افراد تأثیرگذار باشد (صدیق سروستانی و هاشمی، ۱۳۸۸: ۱۵۹).

از بررسی و واکاوی تعاریف گوناگونی جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی در مورد گروه مرجع اینگونه برداشت می‌شود که گروه مرجع گروهی است که فرد آن را معیار مقایسه، داوری و تصمیم‌گیری درباره عقاید و رفتار خود قرار می‌دهد، چه در آن گروه عضو باشد و چه عضو نباشد. بنابراین در فرایند تصمیم‌گیری‌ها، کنش‌ها و حتی شکل‌گیری نگرش‌های افراد در جامعه، گروه‌های مرجع نقش اساسی بر عهده دارند و دامنه تأثیرگذاری آنها از سطح کنش‌های اعتقادی و ایدئولوژیکی تا کنش‌های بسیار سطحی و متأثر از امواج مدگونه جامعه را پوشش می‌دهد.

۲- مبانی تئوریک گروه مرجع

مفهوم گروه مرجع به منزله یکی از ابزارهای روش‌شناختی برای تعامل با موقعیت‌های ذهنی فرد به وجود آمده است. در نظریه‌های مربوط به گروه‌های مرجع تلاش شده است تا مدل یا مدل‌های نظری ارائه شود که از خلال آن بتوان نظام‌های ذهنی که مبنای چنین رفتارهایی می‌شود را شناسایی نمود.

در واقع مدل مفهومی گروه‌های مرجع کمک می‌کند تا روابط و مناسبات میان ادوار، گروه‌ها و اینکه چگونه و براساس تصویری که از دیگران دارند به ارزیابی خود می‌پردازند شناسایی شود. هرچند مفهوم خودشناسی^۱ که با مفهوم هویت قربلت و نزدیکی خاصی دارد نیز یکی از این ابزارهای روش‌شناختی است که مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گرفته است.

همانگونه که در تعریف گروه‌های مرجع به تفصیل بیان گردید هایمن جزء اولین اندیشمندانی بود که این مفهوم را مورد مذاقه قرار داد اما تا زمان مرتن این مفهوم مورد توجه جدی جامعه‌شناسان قرار نگرفت. مرتن ایده گروه مرجع را به عنوان یکی از مقولات جامعه‌شناسی به عرصه مطالعات اجتماعی وارد نمود و البته باید خاطر نشان نمود که شهرت و گسترده‌گی این مفهوم نه به دلیل طرفداران نظریه گروه‌های مرجع بلکه به واسطه کاربردی کردن این مفهوم در چارچوب جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی است.

^۱. Self-identification

از دیدگاه مرتن نظریه گروه مرجع نظریه‌ای با برد متوسط است که قصد دارد عوامل تعیین‌کننده و نتایج آن دسته فرایندهای ارزیابی و خودسنجی که کل آن فرد، ارزش‌ها، معیارهای افراد و گروه‌های دیگر را به منزله چارچوب‌های مقایسه‌ای مرجع برمی‌گزیند نظام‌مند نماید (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰: ۱۴۵). لذا نظام‌مندی عوامل و پیامدهای آن دسته فرایندهای ارزیابی و خودسنجی که در کل آن فرد ارزش‌ها یا معیارهای دیگر افراد و گروه‌ها را به عنوان چارچوب انتخاب می‌کند در دستور کار این نظریه است.

آنچه در این نظریه دارای اهمیت است، تبیین فرایندهای ارزیابی است. «درواقع کانون اصلی نظریه گروه مرجع از دیدگاه مرتن ارزیابی از خود و دیگران است، نه ارزیابی از نگرش‌ها و رفتارها» (انتظاری، ۱۳۸۶: ۴). به عبارتی دیگر این نظریه به دنبال پاسخگویی به این سؤالات است که اولاً چگونه به ارزیابی خود و دیگران پردازیم؟ ثانیاً این ارزیابی‌ها را براساس کدام معیارها انجام می‌شود؟ و ثالثاً معیارهای ارزیابی از خود از کجا استخراج شده و روند تحولات و تغییرات این معیارها چگونه صورت می‌پذیرد؟

لذا نظریه گروه مرجع در درجه اول به بررسی فرایند گزینش گروه مرجع می‌پردازد. اما آنچه هدف غایی است تبیین نقش و کارکرد گروه‌های مرجع در جهان مدرن است که به عنوان یکی از مهم‌ترین مکانیزم‌های ساخت‌دهی به روابط، مناسبات و به ویژه کنش‌های فردی و جمعی است. بنابراین در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت مفهوم گروه مرجع یکی از مفاهیمی است که برای تبیین فرایندهای اجتماعی کردن تا تولید نگرش، رفتار و به‌کارگیری معیارهای ارزیابی خود و دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرد. اهمیت این مفهوم به این دلیل است که بر رابطه فرد با گروه‌های اجتماعی تأکید داشته و سازوکار این تعامل را مشخص می‌کند.

۳- کارکرد های گروه مرجع

گروه‌های مرجع با مختصاتی که بیان گردید حداقل دارای سه کارکرد اساسی هستند: اولین کارکرد گروه‌های مرجع استانداردسازی رفتاری و رویکردی است. در این رابطه فستینگر معتقد است در عرصه اجتماع شاخص و مبنای عینی وجود ندارد لذا انسان‌ها با قاطعیت نمی‌توانند قضاوت نمایند به‌ناچار سراغ مبانی و شاخص‌های اجتماعی یعنی همان برساخته‌های اجتماع می‌روند. این

شاخص‌های اجتماعی در واقع استاندارد در اختیار افراد قرار می‌دهد که مبنای محک زدن خودشان است. گروه مرجع مشخصاً این کارکرد را دارد که مبنای، معیارها و استانداردهایی در اختیار افراد قرار می‌دهد تا اینکه بتواند خود را محک بزند و این محک زدن باعث می‌گردد که موضع‌گیری‌ها و رفتارهای آنها جهت پیدا کند و به عبارتی در عرصه جامعه‌پذیری و تربیت نقش ایفا نماید. کارکرد دیگر گروه‌های مرجع، کارکردی هنجاری است. در واقع آن وضعیتی که مبنای تطبیقی وضعیت خود با دیگری قرار می‌گیرد، نقش هنجاری آن برجسته شده و به عبارتی هنجارفرست است؛ یعنی وقتی گروهی به عنوان مرجع انتخاب می‌گردد هنجارها و ارزش‌هایش به تابعین معرفی گردیده و بالطبع فرد، هنجار و ارزش‌های آن گروه را پذیرفته و تلاش دارد رفتارها، کنش، سبک زندگی، الگوها و معیارها و استانداردهای رفتاری خود را بر مبنای آن تنظیم و سامان دهد.

کارکرد دیگر گروه مرجع «کارکرد مقایسه‌ای» آن است که یکی از کارکردهای عمده گروه مرجع است. در این حالت فرد رفتارها و دیدگاه‌های گروه مرجع را به طور اجمال پذیرفته است ولی برای روشن شدن تکلیف خودش آن را در معرض محک قرار می‌دهد و در صورتی که با استانداردها و معیارهایش انطباق پیدا کند آن را به عنوان گروه مرجع خود می‌پذیرد ولی اگر این انطباق وجود نداشت نسبت به آن تردید پیدا می‌کند و آماده است که خود را تغییر دهد، عملاً در این مرحله است که فرد گروه مرجع خود را انتخاب می‌نماید (هاشمی، ۱۳۸۸: ۱۱).

اما اگر برگردیم به این سؤال که گروه مرجع چگونه تعیین می‌شود؟ در پاسخ باید بیان نمود که از نگاه روان‌شناسی اجتماعی، انسان‌ها کسانی را به عنوان مبنای کنش و داوری خود قرار می‌دهند که وجه شباهتی بین آنها وجود داشته باشد. در این رابطه کولی، تعبیر «خودآینه‌سان»^۱ را به کار برده است. او معتقد است احساس رضایت یا عدم رضایت که فرد از خودش دارد مبتنی بر تصویری است که در نگاه دیگران داریم، یعنی در واقع دیگران حکم آینه‌ای را برای ما ایفا می‌نمایند که خود را در آن آینه می‌بینیم، به عبارت دیگر ما همواره در ارتباط با دیگران رفتار می‌نماییم چه نسبت به این موضوع آگاه باشیم و چه ناخودآگاه عمل نماییم (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰: ۱۵۸).

مفهوم دیگری که در این رابطه وجود دارد دیگران مهم است. دیگران مهم، آن بخشی از دیگران است که با آنها در ارتباط هستیم. آنها در نزد ما از جایگاه مهم و تعیین‌کننده‌ای برخوردار هستند و

^۱. Looking Glass Self

ما همواره تلاش می‌نماییم خود را با آنها مقایسه نماییم (فلاح‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۳۵). به طور معمول آنها مبنای قضاوت و ارزیابی ما قرار می‌گیرند. وقتی ما خود را با دیگران مقایسه می‌نماییم، مقایسه در استعدادها، توانایی‌ها، افکار و ایده‌ها صورت می‌گیرد. به بیانی روان‌تر ما بین استعداد، توانایی‌ها و افکار و ایده‌های خود با دیگران تفاوت‌هایی مشاهده می‌نماییم. این تفاوت‌ها اگر زیاد باشد قاعدتاً دچار یأس شده و مقایسه را تعطیل می‌نماییم، اما اگر مطابق معیار گفته شود شباهت بین فرد و گروه مرجع وجود داشته باشد طبعاً این تفاوت‌ها آنقدر زیاد نیست که فرد نتواند فاصله و شکاف بین خود و دیگران مهم را پر نماید. در این وضعیت فرد شقوق مختلفی را برمی‌گزیند. یکی از حالت‌ها تغییر دیگران است، اگر فرد در چنین وضعیتی قرار داشته باشد یعنی از جایگاه اجتماعی قدرتمند و از پتانسیل و استعداد مناسبی برخوردار باشد، زمینه حرکت از جایگاه افراد جامعه به سمت قرار گرفتن در وضعیت مرجع را پیدا می‌نماید. اما اگر فرد در این موقعیت قرار نگیرد لزوماً تلاش می‌نماید خود را تغییر دهد زیرا این قدرت را برای خود قائل نیست که بتواند محیط را مطابق خواسته‌ها و ایده‌های خودش نماید. در چنین وضعیتی در دو بعد انطباق صورت می‌گیرد. بعد اول انطباق در عرصه توانمندی‌ها و قابلیت‌ها است که البته عرصه مشکل‌تر است زیرا برای تغییر توانمندی‌ها و قابلیت‌ها باید حداقل‌های ضروری این تغییر یعنی زمان لازم، سرمایه کافی و تلاش مستمر وجود داشته باشد که معمولاً به دلیل وضعیت‌های مختلف افراد، همه‌گیر نبوده و گاهاً به طور استثناء اتفاق می‌افتد. انطباق در بعد دوم، یعنی عرصه افکار و اندیشه زودتر صورت می‌گیرد، زیرا این عرصه صرفاً در چارچوب محاسبات فردی صورت می‌گیرد و فرد می‌تواند در یک فرایند مقایسه‌ای اقدام به تعدیل یا تقویت افکار خود نموده و زمینه انطباق خود را فراهم نماید. هرچند که در این رابطه نیز فشارهای اجتماعی خاص وجود دارد ولی به پیچیدگی عرصه توانمندی‌های انسانی نیست. آنچه در فرایند مرجعیت‌یابی اهمیت دارد اولاً انتخاب گروه یا شخص و یا جریانی خاص به عنوان مرجع است و ثانیاً میل به همانندی^۱ به آن مرجع از نظر کنش، الگوهای رفتاری و ساخت فکری و ثالثاً برای هم‌نوایی^۲ و هم‌شکلی رفتاری است که فرایند انطباق‌یابی فرد را در عرصه متفاوت با مرجع انتخاب شده تسهیل و تقویت می‌نماید.

^۱. Assimilation
^۲. Conformity

۴- عوامل موثر بر گرایش به گروه های مرجع

عوامل گوناگون روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و معرفتی مداخله می‌کنند تا افراد و اجزای جامعه به سوی گروه‌ها، جریانات و یا شخصیت‌های خاصی گرایش یافته و خود را با آنان منطبق و هم‌نوا سازند. بدیهی است برای بخش عظیمی از مردم، انتخاب گروه مرجع یک فرایند آگاهانه و یا هدفمند که با بررسی، ارزیابی و دقت نظر همراه باشد، نیست. جذابیت‌هایی که گاهی ریشه در نظامات فکری و زیباشناختی فرد دارد و یا متأثر از فضای اجتماعی، تبلیغی و یا منشعب از تعلقات اجتماعی، سیاسی و یا اعتقادی است، می‌تواند به طور ناخودآگاه افراد را به سوی جریانات خاص اجتماعی و یا فکری و سیاسی هدایت نماید. امروزه این فرایند به گونه‌ای پیچیده انجام می‌گردد و نقش جریان‌های سازمان‌دهنده اجتماعی و به ویژه رسانه‌ای در این الگوی بسیار برجسته است. در این بخش تلاش خواهد شد برخی از عوامل روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و احتمالاً معرفتی که در ایجاد و یا گرایش به گروه‌های مرجع دخیل هستند، مورد بحث و بررسی قرار گیرند. نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت تنوع و گوناگونی مرجعیت‌ها در جهان جدید و انسان امروز است. در گذشته به دلیل محدود بودن تراکم ارتباطی و ساحت‌ها و میدان‌های اجتماعی، الگوپذیری نیز در حیطه‌های محدودی انجام می‌شد و انسان‌ها به شکل بسیط پدیدارها را مورد ملاحظه قرار می‌دادند. انسان امروز اما وضعیتی گوناگون دارد و تفکیک‌پذیری اجتماعی و جداسازی فضاها، تمایزات فرهنگی و معرفتی، تنوع‌یابی میدان‌های اجتماعی، انگیزش‌ها و تمایلات زیباشناختی متنوع، برآمدن ساختارهای معرفتی و نظامات گفتمانی و فکری گوناگون، ایجاد فرایندها و الگوهای نوین برای گذران اوقات فراغت و به ویژه اهمیت‌یابی فزاینده فردیت در مقابل ساختار و ده‌ها عامل دیگر سبب گردیده، شرایط نوینی در فرایند مرجعیت‌یابی را تجربه نماید. همانگونه که فرد در پی آن است که در عرصه نظری، الگوی فکری و معرفتی خود را از میان انبوه اندیشه‌ها و نظامات فکری برگزیند، به همان میزان تمایل دارد در ساحت هنر، ورزش، ادبیات، سیاست، اعتقادات مذهبی، سبک زندگی، زیباشناسی و...، الگوهای متفاوتی را برگزیده و آنها را معیار رفتار و کنش‌های خود قرار دهد. به تعبیر دیگر در وضعیت کنونی، افراد و اجزای جامعه به نوعی تفکیک و تمایز در ساحت‌های متفاوت اجتماعی دست یافته و برای هر عرصه یا قلمروهای شخصی خود و یا سپهرهای متعدد زندگی فردی و اجتماعی معیارهای متفاوتی را برای مرجعیت‌یابی تعیین و متناسب

با آن رفتار خود را تنظیم می‌نمایند. تمایزبانی ساحت‌های زندگی، واقعیتی است که هر روز دامنه بیشتری می‌یابد و کسانی که در موقعیت مرجع فکری قرار دارند لزوماً در ساخت‌دهی به نحوه گذران فراغت و یا تعیین نظامات اخلاقی و ارتباطی و یا الگوی سبک زندگی و... چندان تأثیرگذار نیستند. این فرایند نه به دلیل بی‌اهمیت شدن این مرجعیت‌هاست، بلکه تفکیک ساحت‌های اجتماعی، چنین فرایندی را ناخواسته برای افراد پدید آورده است. هر یک از اجزای اجتماعی ممکن است در عرصه ورزش گروه مرجع خاصی داشته باشند، در عرصه هنر جریان دیگری در موقعیت مرجع آنان قرار گیرند، در ساحت‌های سیاسی، اخلاقی، اعتقادی، معرفتی، ... افراد و جریانات متمایز دیگری که هیچگونه ارتباط یا همانندی با یکدیگر ندارند ممکن است کشش‌ها و انگیزش‌های فرد را به سوی خود جلب نمایند. این وضعیت، شرایط دیگری را نیز سبب گردیده است و آن از «جاکندگی» مرجعیت‌ها است که محدود به هیچ عرصه جغرافیایی، ملی و سرزمینی نبوده و حتی از شمولیت اعتقادی نیز خارج شده است. این تحولات که ناخودآگاه در روند تغییرات اجتماعی و ارتباطی در حال بروز است، وضعیت نوینی است که آگاهی از آن می‌تواند در تحلیل و تبیین وضعیت نقشی بنیادین ایفا نماید. این شرایط با عنصر سومی نیز همراه شده است و آن تلاش برای مرجعیت‌سازی در قالب الگویی برای بسط نفوذ و سیطره نرم در اجتماعات بشری است. این واقعیت که امروزه سلطه و ایجاد هژمونی از حیطة سیاسی خارج و به عرصه‌های معرفتی، فرهنگی، هویتی و به ویژه الگوهای رفتاری و سبک زندگی منتقل شده است، واقعیتی انکارناپذیر است. در این فرایند، جریان و یا نظام فکری، ساختار فرهنگی و یا جریان‌ها و گروه‌هایی از توان، ظرفیت نفوذ، اثربخشی و جذب انگیزش‌های اجتماعی بیشتری برخوردارند که از منابع، قدرت و پشتوانه‌های اعتقادی، سیاسی و رسانه‌ای بیشتری نیز برخوردار باشند. «پروژه‌ای شدن» مرجعیت‌سازی که با الگوهای متفاوتی مثل «فرهنگ‌سازی»، «بسط نفوذ رسانه‌ای»، «جریان‌سازی‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، هنری و تاریخی»، «نفوذ سیاسی» و «گفتمان‌سازی»های متنوع انجام می‌گردد، فرایند پیچیده‌ای است که جهان جدید بدون آگاهی از استیلای نرم که با استعانت از ابزارهای گوناگون به ویژه استیلای رسانه‌ای انجام می‌گردد، از آن متأثر شده است. بنابراین می‌توان تأکید کرد در فرایند مرجعیت‌یابی تنها عواملی مثل ارتباطات، جذابیت، ارجحیت و مطلوبیت‌های صوری و یا محتوایی، انگیزش‌های درون‌زا، ظرفیت‌های ماهوی و قابلیت‌های حقیقی، نیست که آنان

را در موقعیت مرجع قرار می‌دهد، بلکه عوامل گوناگون دیگری در آن دخالت دارد. آنچه در شرایط کنونی اهمیت یافته، تعریف از جذابیت و مطلوبیت، انگیزه‌سازی و تأثیر بر فرایند انگیزه‌آفرینی، فضاسازی برای تعیین معیارهای زیباشناختی و ترجیحات اخلاقی، گفتمانی و معرفتی متناسب با ارزش‌های خاص، جذب و جهت‌دهی به ارزش‌ها و معیارهای ارزیابی‌کننده و اقیاء شاخص‌های نوین و تخفیف معیارهای عقلانی، تابوردایی از معیارهای قدسی و سکولاریزه کردن معیارها و مطلوبیت‌ها، تغییر در نظام سلسله‌مراتب ارجحیت‌ها و اهمیت‌یابی فزاینده ارزش‌های ابزاری به جای ارزش‌های غایی و یا ارزش‌های التذاذآفرین و این جهانی به جای ارزش‌های هسته‌ای و بنیادین و... است. این عوامل از جمله فرایندهای ذهنی، روان‌شناختی و معرفتی‌ای است که ساختار ذهنی اجزای جامعه را با شرایط و تمایلات جدید مواجه می‌سازد. این تغییرات روان‌شناختی و استیلای ناشی از ایجاد میدان‌های کاذب و فضاهای روانی و انگیزشی است که مرجعیت‌سازی را از بنیان دچار دگرگونی و تغییر جهت می‌سازد.

بنابراین می‌توان تأکید کرد، با نگاه آسیب‌شناختی در دنیای جدید روند مرجعیت‌یابی با تغییرات و تحولاتی مواجه گردیده است که نقش بازیگرانی مثل امپراطوری‌های رسانه‌ای و هژمونی بی‌چون و چرای آنان در بستری نابرابر که با پشتوانه‌های سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی پشتیبانی می‌شود، در کنار بهره‌گیری از ظرفیت نهادهای بین‌المللی، پشتوانه‌های مالی و اقتصادی، ساختارسازی‌های حقوقی و اجتماعی و به ویژه بهره‌گیری از نظامات هنری، بیشترین نقش را در فرایند مرجعیت‌سازی ایفا می‌کنند، اما جدای از این روند - که خود در نقش مخاطره‌ای بنیادین به ویژه برای جهان سوم و اجتماعات غیرغربی به دلیل جریان یک‌طرفه اطلاعات همراه است - کماکان در اجتماعات ملی عوامل گوناگونی در ایجاد مرجعیت‌های اجتماعی مداخله می‌کنند که توجه به نقش آنها برای تبیین و درک فرایند مرجعیت‌یابی اهمیت بنیادین دارد. عوامل و بازیگرانی مثل «جنبش‌های اجتماعی»، «طبقه متوسط مدرن»، «شبکه‌های اجتماعی در عرصه‌های عمومی و یا مجازی»، «جریان‌ات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی» (که در قالب‌های گوناگون فعالیت دارند)، «نهادهای سنتی و مدرن» اعم از داوطلبانه و یا ساخت‌یافته، «رسانه‌ها و نظام‌های رسانه‌ای»، «چهره‌ها»، «شخصیت‌ها» و... هر یک در نقش بازیگران و جریان‌اتی هستند که فرایند مرجعیت‌یابی را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

۵- مرجعیت‌سازی در نظام های معرفتی دینی

مرجعیت‌سازی در هر یک از عرصه‌های زندگی جمعی با فرایند و روندهای خاصی مواجه است که ضرورتاً همانند و یکسان نبوده و تفاوت‌های اساسی دارد. آنچه در اجتماعات گذشته جریان داشته است، بیشتر استیلای فضای خانوادگی، قومی و محلی و نفوذ پدیده‌های اجتماعی بوده است که ناخودآگاه فرد را به سوی نظامات فکری و اعتقادی خاصی سوق داده و فرد با آن هم‌نوا و همراه می‌شده است. اجتماعات امروزی و تغییرات گسترده‌ای که پدید آمده است، وضعیت مرجعیت‌یابی دینی را بیشتر دچار دگرگونی‌های بنیادین کرده است به گونه‌ای که همچون گذشته، اجتماعات و جریانات پیش‌گفته، نفوذ بی‌چون و چرایی نداشته و به ویژه بدیل‌های جدی برای آنها پدید آمده است. اولاً نقش فردیت و انتخاب‌های فردی در این فرایند اهمیتی مضاعف یافته است و فرد با توجه به ذخیره‌های دانش خویش، دغدغه‌ها، نظامات فکری، ترجیحات و مطلوبیت‌ها و یا عضویت‌ها و پیوستگی‌های اجتماعی و یا فرهنگی و هویتی، به سوی جریانات فکری خاصی تمایل یافته و این انتخاب فردی وی است که جهت‌گیری‌های نظری، معرفتی و اعتقادی او را تعیین می‌کند. ثانیاً افزایش دامنه ارتباطات و تسهیل در دسترسی به آن، در کنار تنوع جریان‌ها و نظامات فکری گوناگونی که هر یک در تلاش سازمان‌یافته در پی جذب و اثربخشی بر انگیزش‌ها و تمایلات اجزای جامعه هستند، استعداد نفوذ بی‌چون و چرای نهادهای سنتی را به چالش گرفته و بخش‌هایی از جامعه را به سوی بدیل‌هایی سوق داده است که ضرورتاً واجد یگانگی اعتقادی و معرفتی با مراجع سنتی نمی‌باشند. ثالثاً انسجام درون‌دینی و یا درون‌مذهبی همچون گذشته از پایداری برخوردار نبوده و تمایزات معرفتی در سطح جریان‌های درون‌دینی منشأ بروز خرده‌گفتمان‌ها و یا نظامات معرفتی و گفتمانی جدیدی شده است که علیرغم یگانگی در کلیات، در زیرساخت‌های گفتمانی و مبانی معرفتی به ویژه در عرصه‌های اجتماعی و ساحت‌های کارکردی دین و یا در استنباط از معرفت دینی با یکدیگر دچار تمایزات بنیادین شده‌اند. رابعاً منادیان باورها و اعتقادات دینی، مروجان و مبلغان آن که از گذشته تا چند دهه پیش در صنف و جریان واحدی قرار داشتند، امروزه آلترناتیوهای نوینی یافته‌اند که از پایگاه دیگری در تلاش هستند الگوهای دینی را در جامعه تبلیغ نمایند. این جریانات نوپدید با نگاه جدید به معرفت دینی، انگاره‌های دینی و مذهبی نوینی ارائه می‌دهند که در بسیاری عرصه‌ها با آنچه روحانیت و جریانات حوزوی، منادی آن بوده‌اند متمایز

است. حتی در درون حوزه‌های علمیه که از متن روحانیت شیعی برآمده است صدای واحدی به گوش نمی‌رسد و همزمان می‌توان جریان‌های متنوعی را مشاهده کرد که در برخی از زمینه‌ها به ویژه در ساحت‌های معرفتی و کارکردی تمایزات اساسی با یکدیگر داشته و انسجام پیشین تاحدی مخدوش شده است. این در حالی است که نسل‌های جدید نیز در معرض جریان‌های نوپدید قرار گرفته‌اند که نمایه‌های کاذب را در قالب‌های دین و یا شبه‌دین ترویج و تلاش می‌نمایند بخش‌هایی از جامعه جوانان را با خود همراه سازند.

الگویابی و مرجعیت‌سازی دینی در چنین بستری در جریان است و این جدای از روند تحولات اجتماعی، فرایند جهانی‌سازی، رشد عقلانیت، سکولاریزه شدن فرایندهای اجتماعی و تأثیرات آن بر زندگی فردی و اجتماعی است که هر روز دامنه‌ای فراخ‌تر و گسترده‌تر می‌گیرد. در بطن و متن این تحولات، آگاهانه و ناآگاهانه، نگرش‌ها و انگیزش‌های جدیدی می‌روید یا حداقل برای اقشار و طبقات خاص اجتماعی شرایط و بنیان‌های ارتباطی و فرهنگی نوبی ایجاد می‌شود که می‌تولند ساحت‌های نظری و انگاره‌های دینی و یا مذهبی جدیدی را پدید آورد.

علیرغم تمامی آنچه که گفته شد و تأثیرات و کارکردهایی که هر یک از این متغیرها و موضوعات می‌توانند در فرایند مرجعیت‌یابی دینی داشته باشند، می‌توان تأکید کرد ساختار و بنیان‌های مرجعیت‌یابی دینی در جامعه ایران متأثر از جایگاه و پایگاه اجتماعی و دینی روحانیت به عنوان قشر منادی دین و حوزه‌های علمیه و نهاد مرجعیت به عنوان پایگاه علمی و معرفتی دینی و مذهبی است. این موقعیت در بدنه جامعه با شاخص‌ها و علائم گوناگونی قابل مشاهده است که روحانیت شیعه به دلیل بهره‌مندی از برخی مختصات و قابلیت‌های بی‌بدیل، در عرصه‌های دینی، اعتقادی و معرفتی توانسته است موقعیت مسلط خود را حفظ و تداوم بخشد.

روحانیون به عنوان متولیان اصلی دین دارای قدمتی تاریخی هستند به طوری که براساس اسناد تاریخی، قدمت حضور روحانیون در زندگی جمعی انسان‌ها با قدمت حضور دین برابری می‌نماید. یعنی از روزی که اعتقاد به دین و مذهب در بین ابنای بشر رواج پیدا کرد، عده‌ای به عنوان مفسران رسمی آن از طرف مردم پذیرفته و از جایگاه برجسته‌تری نسبت به سایر اقشار جامعه برخوردار شدند (شریعتی، بی‌تا: ۲۹).

بررسی‌های تاریخی مؤید این مطلب است که ملت ایران از جمله نخستین ملت‌هایی بوده‌اند که پی به وجود خدای یگانه برده و یکتاپرست شده‌اند (او مستد، ۱۳۸۹: ۶۴۰) و به قول هرودوت، مورخ نامی یونان، ایرانیان بت‌پرستی را حماقت می‌دانسته‌اند (فرهنگ مهر، ۱۳۷۸: ۱۴۶). برخلاف جوامع دیگر، در طول تاریخ دین در جامعه ایرانی، تنها یک نهاد در ردیف نهادهایی مانند خانواده، اقتصاد، آموزش و دولت نبوده است بلکه یک فرانهاد بوده است که در نهادهای دیگر وارد شده، بر آنها تأثیر گذاشته و حضوری الهی داشته است.

حتی در اغلب کتیبه‌های برجا مانده از ایران باستان نیز هرچند دولت حاکم رسماً دولتی دینی نبوده، ولی این کتیبه‌ها با نام خداوند شروع شده و حکومت پیروزی‌ها و تداوم حاکمیت را به خواست و اراده خداوند نسبت داده و هدف حکومت را اجرای فرامین الهی اعلام نموده است که این خود مبین اطاعت محض از خداوند است (گریشمن، ۱۳۶۸: ۱۷۲).

لذا جامعه ایرانی با عنایت به سابقه فرهنگی و اجتماعی که ذکر گردید همواره یک قشر صاحب نفوذ و قدرت به نام علمای دینی را به خود دیده است (شعبانی، ۱۳۶۵: ۲۶۶). نهاد روحانیت شیعه به شکل امروزی آن در طول تاریخ به جز در دوره کوتاهی در عصر صفویه و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، همواره به عنوان یک نهاد غیرحکومتی رفتار کرده و شناخته می‌شده است. این نهاد با توجه به ضرورت حفظ و حراست از بنیان‌های دینی، هم به مقابله با حکومت‌ها در مقابل رفتارهای غیردینی آنها پرداخته و هم خود را موظف به حفظ و هدایت اعتقادات مذهبی مردم نموده است. بنابراین براساس یک وظیفه شرعی و انسانی، در یک حضور دائمی در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اعتقادی به یک نیروی منتقد و متنفذ تبدیل شده است که براساس اصول شکل‌گیری مرجعیت اجتماعی از جایگاه گروه مرجع در جامعه برخوردار بوده است. اینکه این جایگاه چگونه حاصل شده است از جمله دغدغه‌هایی است که باید به آن پاسخ گفته شود، اما قبل از پرداختن به این موضوع توجه به این نکته ضروری است که روحانیون در جوامع دینی به عنوان یک واقعیت اجتماعی مستقل از خواست و اراده حاکمان و مردم رشد یافته‌اند، لذا دین براساس اصول اعتقادی به رشد خود ادامه داده است و این هم رمز ماندگاری آن می‌باشد. واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی ایران گویای این حقیقت انکارناپذیر است که روحانیت در جایگاه اصلی مرجعیت دینی جامعه ایران قرار گرفته است. دینی بودن جامعه ایران و دغدغه‌های دینی مردم و تمایلات توحیدگرایی ایرانیان دلیل برخورداری از منشأهای دینی و معرفتی بوده و سبب گردیده است ایرانیان در طول تاریخ موحد و یگانه‌پرست باشند.

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی مطالب گفته شده می‌توان اشاره نمود که «دینی بودن جامعه ایران» و «توحیدگرایی و میل به یگانه‌پرستی» ایرانیان دو عاملی است که حتی در شرایط کنونی نیز شاخصی برجسته از هویت و ماهیت شیعی و معرفتی ایرانیان را برمی‌سازد. حتی این امر نیز ملحوظ است که این دو بنیان اساسی در نقش «پارادایم ریشه»^۱، کلیه نظامات معرفتی، ارتباطی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران را تحت تأثیر قرار داده است. عاشورا و شهادت دو «دال اصلی» گفتمان دینی جامعه ایران است که در بنیان‌های اعتقادی، عاطفی و معرفتی جامعه ایران ریشه دارد. این دال‌های اصلی مدل‌های گوناگونی را با خود در پی دارد که قطعاً در انگیزش‌ها و گزینش‌های جامعه ایران مداخله کرده و ناخودآگاه و یا در اوج آگاهی، زندگی، روابط، انتخاب‌ها، ترجیحات و کنش‌های آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. روحانیت شیعه علاوه بر داشته‌های خود که تماماً ریشه در نظامات اعتقادی آنان دارد، با بنیان‌های اجتماعی و هویت دینی جامعه ایران پیوستگی دارد که موقعیت آنان به عنوان مرجعیت دینی، اعتقادی و معرفتی جامعه ایران را تثبیت می‌کند. اما سؤال بنیادین این است که روحانیت شیعه با اتکاء به چه بنیان‌هایی توانسته است این موقعیت را حفظ و ساحت مرجعیت فکری و اعتقادی خود در نزد اقشار متفاوت اجتماعی را تداوم و تحکیم نماید. اعتمادسازی معرفتی در دنیای پیچیده، متکثر و در نظامات گفتمانی و دینی گوناگونی که هر روز دامنه بیشتری می‌یابد و نقدها و تهاجمات علیه باورها در قالب جنگی تمام‌عیار و نقادانه در حال وقوع است، موضوع بنیادین در عین حال پیچیده‌ای است که روحانیت شیعه توانسته است در فرایند زمان از آن پاسداری و آن را تحقق بخشد. این سرفصل موضوع تحلیلی و تحقیقی جدی و اساسی‌ای است که تلاش خواهد شد در مطالعه‌ای دیگر آن را پی گرفته و علل و عواملی که در این فرایند مداخله می‌کنند مورد بازکاوی و موشکافی قرار گیرند.

منابع

- انتظاری، اردشیر (علی) (۱۳۸۶)، *عوامل گرایش به گروه‌های مرجع غیر بومی: مطالعه‌ای در مورد کاربران ایرانی اینترنت*، رساله دکتری، به راهنمایی محمد حسین پناهی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- اومستد، آلبرت (۱۳۸۹)، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- آذربایجانی، مسعود (۱۳۷۷)، *روان‌شناسی دین از دیدگاه ویلیام جیمز*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- پاشا، ابراهیم؛ فلاح‌زاده، محمدحادی (۱۳۹۱)، *بررسی هویت دینی و ملی نوجوانان و جوانان شهر تهران با تأکید بر گروه مرجع*، فصلنامه مطالعات ملی، زمستان، شماره ۵۲.
- ریتزر، جورج و داگلاس جی، گودمن (۱۳۹۰)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: علمی.

^۱. Root Paradigm

شریعتی، علی (بی تا)، *اسلام شناسی*، مشهد، ص ۲۹.

شعبانی، رضا (۱۳۶۵)، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، چ دوم، بی جا، نشر نوین، ج ۱.

صبوری خسروشاهی، حبیب (۱۳۹۰)، *بررسی گروه های مرجع جوانان در شهر تهران*، فصلنامه پژوهش

اجتماعی، سال چهارم، شماره ۱۱.

صدیق سروستانی، رحمت الله و سیدضیاء هاشمی (۱۳۸۸)، *گروه های مرجع در جامعه شناسی و روان شناسی*

اجتماعی با تأکید بر نظریه های مرتن و فستنیگر، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۰.

طباطبایی، سیدمحمد حسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم دفتر نشر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین

حوزه.

فرهنگ مهر (۱۳۷۸)، *دیدنی نواز دینی کهن*، تهران: نشر جامی.

فصیحی، امان الله (۱۳۸۷)، *نیاز جامعه مدرن به دین؛ با تأکید بر حقوق و اخلاق*، علوم سیاسی شماره ۴۲.

گریشمن، رومن (۱۳۶۸)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمدمعین، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی -

فرهنگی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، *جامعه شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، تهران.

مطهری؛ مرتضی (۱۳۶۴)، *مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی*؛ دفتر انتشارات اسلامی؛ چاپ جدید.

وثوقی، منصور و علی اکبر، نیک خلق، (۱۳۷۰)، *مبانی جامعه شناسی*، ناشر، خردمند، تهران.

همیلتون، ملکم (۱۳۸۹)، *جامعه شناسی دین*، ترجمه محسن ثلاثی، تبیان، چاپ اول.

Kuper, A. and Kuper, J (1996), *The Social Scienc Encyclopedia*, second edition, London and New York, Routledge Press.